## جلسه 5-117

**‌شنبه - 25/06/۹6**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

در مسئله 15 صاحب عروه فرمود: کسانی که ذوی الاعذار هستند ولی احتمال می‌‌دهند عذرشان در اثناء وقت برطرف بشود، باید تاخیر بیندازند نماز را تا آخر وقت. فقط فاقد ماء اگر علم ندارد به این‌که در آخر وقت آب پیدا می‌‌کند جایز هست تیمم کند.

مرحوم آقای خوئی فرمودند اتفاقا قضیه بر عکس است. فاقد الماء دلیل داریم المسافر یطلب الماء مادام فی الوقت فاذا خاف الوقت فلیتیمم اما در سایر اعذار دلیل بر وجوب تاخیر نداریم.

البته این را عرض کنم راجع به این فرمایش مرحوم آقای خوئی که ما راجع به فاقد الماء دلیل داریم یجب علیه الصبر، ‌المسافر یطلب الماء مادام فی الوقت اما سایر اسباب مشروعیت تیمم ما اگر فرض کنید شخصی اول وقت مریض هست آب برای او ضرر دارد، دلیل نداریم که باید صبر کند تا آخر وقت، الغاء خصوصیت هم که مشکل است، جزم به عدم خصوصیت ما نداریم. پس تیمم بخاطر فقد ماء دلیل داریم که در اول وقت مشروع نیست. اما بخاطر سایر اعذار دلیل خاصی نداریم. مثل بقیه اعذار می‌‌شود که بخاطر مریضی، شخص می‌‌خواهد نماز نشسته بخواند مثلا.

این‌که مرحوم آقای خوئی فرمود که مثلا همین مریض که می‌‌خواهد نماز نشسته بخواند، اگر احتمال استمرار عذرش را تا آخر وقت می‌‌دهد، استصحاب استقبالی جاری بکند، ‌بگوید الان‌ که من عاجزم از نماز ایستاده، ‌استصحاب می‌‌گوید تا آخر وقت هم عاجز خواهم بود، ‌مشروعیت نماز نشسته را با استصحاب که حکم ظاهری است اثبات می‌‌کنم، ‌بله، ‌اگر اتفاقا فهمید در اثناء وقت که بیماریش برطرف شد و عذرش از بین رفته، حکم ظاهری مقتضی اجزاء نیست و اگر خلل به ارکان نماز رسانده مثل همین مثال که نماز نشسته خوانده که خلل به ارکان نماز می‌‌رسد، قیام قبل از رکوع و حین تکبیرة الاحرام رکن است در نماز، خب این باید نمازش را اعاده کند چون حکم ظاهری و امر ظاهری مقتضی اجزاء نیست و لکن می‌‌تواند با استصحاب استقبالی اول وقت نماز نشسته بخواند بعد بخوابد، ‌کشف خلاف نشود، این فرمایش آقای خوئی مبتنی است بر قبول استصحاب استقبالی در این‌گونه موارد. دو اشکال به این استصحاب استقبالی گرفته شده:

اشکال اول اشکال مبنایی است. نقل شده از صاحب جواهر و برخی از معاصرین در کتاب المباحث الاصولیة‌ هم پذیرفته‌اند که استصحاب استقبالی مشمول دلیل استصحاب نیست. چون ظاهر دلیل استصحاب این است که کنت علی یقین من طهارتک فشککت، ‌یقین به طهارت گذشته یقین سابق است و شک در طهارت فعلیه. اما در استصحاب استقبالی این‌طور نیست. شک در وجود فعلی متیقن نداریم. متیقن ما الان است و شک در وجود متاخر آن داریم در آینده.

این اشکال مبنایی را ما در اصول جوب دادیم. گفتیم درست است که مورد استصحاب در روایات استصحاب فعلی است نه استصحاب استقبالی ولی از ادله استصحاب یک قاعده عامه انتزاع شده: و لیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا. این قاعده عامه است و شامل استصحاب استقبالی هم می‌‌شود.

بله، طبق نظر کسانی که مثل صاحب کفایه‌، محقق اصفهانی، بحوث، بلکه خود مرحوم آقای خوئی، می‌‌گویند نقض‌، تعبیر به نقض صادق نیست مگر در جایی که حیث حدوث و بقاء در متعلق یقین و شک را لحاظ نکنید. اگر بگویید یقین به حدوث شک در بقاء، ‌گفتند صحیح نیست بگوییم لاتنقض الیقین بالحدوث بالشک فی البقاء؛ ربطی به هم ندارد. یقین به حدوث متعلقش حدوث است، ‌شک در بقاء متعلقش بقاء است؛ معنا ندارد که این شک ناقض آن یقین باشد یا نباشد. مثل این می‌‌ماند که شما بگویید یقین به عدالت زید را با شک در فسق عمرو نقض بکن یا نکن، ‌خب ربطی به هم ندارد. ناقض و منقوض باید بر مورد واحد توارد کند. قیچی را که می‌‌خواهی طناب را نقض کنی و ببری باید روی طناب بیاوری نه این‌که طناب طرف راست اتاق است بعد طرف چپ قیچی را باز و بسته کنی، این‌که ناقض او نیست. این‌جوری فرمودند، ‌فرمودند مصحح استعمال کلمه نقض این است که حدوث و بقاء را در متعلق یقین و شک لحاظ نکنیم. نگوییم انت علی یقین من حدوث طهارتک و تشک فی بقاء طهارتک. این‌جور بگوییم صدق نمی‌کند نقض الیقین بالشک چون متعلق یقین و شک مغایر هم می‌‌شوند، باید حیث حدوث و بقاء را الغاء کنیم.

آن وقت این بیان استصحاب استقبالی را دچار مشکل می‌‌کند. چرا؟ برای این‌که در استصحاب استقبالی ما چاره‌ای جز این نداریم که حیث حدوث و بقاء را در متعلق یقین و شک لحاظ کنیم. نسبت به استصحاب فعلی می‌‌توانستیم حیث حدوث و بقاء را در متعلق یقین و شک لحاظ نکنیم آن وقت تعبیر می‌‌کردیم می‌‌گفتیم من قبلا می‌‌دانستم کنتُ علی یقین، ‌من قبلا می‌‌دانستم وضوء دارم، در حالی که اگر حیث حدوث را لحاظ کنید باید بگویید من الان یقین دارم که وضوء داشتم، اگر حیث حدوث را لحاظ کنید در متعلق یقین در استصحاب باید بگویید الان یقین دارم که قبلا وضوء‌ داشتم، ‌حیث حدوث را لحاظ نمی‌کنید، ‌یقین را با صیغه ماضی بکار می‌‌برید و لذا صحیحه زراره می‌‌گوید کنت علی یقین، ‌تو قبلا یقین داشتی به طهارتت. در استصحاب فعلی پس حیث حدوث و بقاء را در متعلق یقین و شک که لحاظ نمی‌کنید، یقین را به صیغه ماضی تعبیر می‌‌کنید و شک را هم به صیغه حال، کنتَ علی یقین من طهارتک فشککت. خب در استصحاب استقبالی چه کار کنیم؟ من الان می‌‌دانم که عاجزم از نماز ایستاده و شک دارم که تا غروب آفتاب عاجز خواهم بود یا نه، اگر حیث حدوث و بقاء را لحاظ نکنم در متعلق یقین و شک، بگویم من الان یقین دارم که عاجزم از نماز ایستاده و بعدا شک دارم در این‌که عاجزم یا نه؟ بعدا شک می‌‌کنم؟ بعدا شک می‌‌کنید آن وقت الان استصحاب می‌‌کنید؟ شما در استصحاب استقبالی اگر حیث حدوث و بقاء را لحاظ نکنید در متعلق یقین و شک، چی می‌‌خواهید بگویید؟ من الان یقین دارم که نمی‌توانم بایستم و بعدا شک می‌‌کنم که آیا نمی‌توانم بایستم یا می‌‌توانم بایستم؟ اگر بعدا شک می‌‌کنید که پس الان شک ندارید، چه جوری می‌‌خواهید لاتنقض الیقین بالشک را بار کنید؟ خب باید بگویید من الان یقین دارم که عاجزم از ایستادن و الان شک دارم در چی؟ و الان شک دارم در این‌که بعدا عاجز خواهم بود، در متعلق شک بقاء را لحاظ کردید و الا تناقض می‌‌شود. من الان یقین دارم که عاجزم از قیام و الان شک دارم در این‌که عاجزم از قیام، این‌که تهافت می‌‌شود. یا باید بگویید بعدا شک می‌‌کنم در عجز از قیام که این معنا ندارد بخواهد استصحاب را الان جاری کنید، یا اگر می‌‌گویید الان شک دارم باید متعلقش را استمرار العجز عن القیام فی المستقبل قرار بدهید و متعلق شک غیر متعلق یقین می‌‌شود. یقین دارید به عجز فعلی از قیام و شک دارید در استمرار عجز از قیام تا غروب آفتاب. خود شما که در اصول گفتید اگر بخواهید حیث حدوث و بقاء را لحاظ کنید در متعلق یقین و شک صدق نقض دچار مشکل می‌‌شود.

و لذا کسانی که مثل صاحب کفایه، ‌محقق اصفهانی، ‌مرحوم آقای خوئی، ‌مرحوم آقای صدر می‌‌گویند صدق نقض متوقف است بر الغاء حیث حدوث و بقاء از متعلق یقین و شک چه جوری می‌‌خواهند استصحاب استقبالی جاری کنند؟ بگویند عموم لاتنقض الیقین بالشک شامل استصحاب استقبالی هم می‌‌شود؟

و لکن ما راحتیم از این اشکال. چون گفتیم و لو حیث حدوث و بقاء را در متعلق یقین و شک لحاظ بکنیم باز صدق نقض عرفی است و صحیحه اولی زراره اصلا همین است، صحیحه اولی زراره: فانه علی یقین من وضوئه، ‌ظاهرش این است که یعنی الان یقین دارد به این‌که وضوء داشت بعد از شک در نوم وضوء لازم نیست بگیرد چون الان این آقا یقین دارد به حدوث وضوئش، نمی‌گوید کان علی یقین من وضوئه، می‌‌گوید انه علی یقین، همین الان یقین دارد، به چه چیز یقین دارد، به وضوء در گذشته و لاینقض الیقین بالشک ابدا، ‌یقین به حدوث وضوء به شک در بقاء وضوء نقض عملی نکن. چه اشکالی دارد نهی از نقض عملی یقین به حدوث یک چیز با شک در بقاء آن؟ حدوث و بقاءِ شیء واحد است. می‌‌گوید نقض نکن یقین به حدوث این شیء‌ را با شک در بقاء آن. اشکالی ندارد.

و لذا استصحاب استقبالی را ما قبول داریم.

[سؤال: ... جواب:] الان شک دارم، مشکوک است بقاء این عجز در آینده. ... الان شک دارم. الان یقین دارم به عجز فعلی و شک دارد در استمرار عجز در آینده. حیث حدوث و بقاء‌ را لحاظ کردیم در استصحاب استقبالی، ‌اشکال ندارد، ‌مانع از صدق نقض نیست بناء‌ بر نظر صحیح.

و لذا این اشکال مبنایی به استصحاب استقبالی وارد نیست.

اما اشکال دوم در خصوص این مواردی است که با استصحاب استقبالی می‌‌خواهیم امر به واجب اضطراری را اثبات کنیم. مثلا روز عید قربان خیلی پیش می‌آید زن‌ها، ‌پیرمردها می‌آیند جمره عقبه، می‌‌بینند چقد شلوغ است، می‌‌پرسند که ما نمی‌دانیم بعدا خلوت می‌‌شود یا نه، می‌‌توانیم نائب بگیریم؟ به یک جوان قدرتمندی نیابت بدهیم برو سنگ بزن از طرف ما. آقای خوئی فرموده اشکال ندارد. استصحاب استقبالی می‌‌گوید الان عاجزی از رمی جمره عقبه بگو تا غروب آفتاب هم عاجزم. امر ظاهری به استنابه را درست می‌‌کنیم بعد هم برو در خیمه‌های منا استراحت کن. لازم نیست از کسی بپرسی که خلوت شد جمره خلوت نشد، چه کار داری؟ اشکال دوم این است که آقا! موضوع امر به واجب اضطراری مثل استنابه عجز از صرف الوجود واجب اختیاری است، ‌عجز از صرف الوجود. نمی‌دانیم این آقا عاجز است از صرف الوجود یا نه؛ شاید فی علم الله همین الان هم قادر باشد بر صرف الوجود. آنی که عاجز است عاجز از این فرد است، عاجز از رمی جمره فی اول النهار اما عجز از صرف الوجود معلوم نیست، حالت سابقه متیقنه ندارد تا استصحاب کنیم.

یک مثال می‌‌زنم بحث را تمام می‌‌کنم:

اگر مولی به عبدش بگوید: اگر قادر باشی فردا نان بخری فعلیک کذا، شب این عبد با خودش حساب می‌‌کند، ساعت دوازده شب، تمام نانوایی‌ها بسته است، ‌اگر بداند فردا نانوایی‌ها باز می‌‌کنند، ‌روز عاشورا نیست که، ‌بالاخره نانوایی‌ها باز می‌‌کنند و فردا می‌‌تواند نان بخرد، به این عبد بگویند آقا! یک سؤال داریم جواب بده! آیا شما قادر هستی بر خریدن نان در فردا؟ چی جواب می‌‌دهد؟ می‌‌گوید بله؛ من قادرم بر خرید نان فردا. با این‌که الان قادر نیست. قادر از خرید نان در شب نیست اما واجب چیه‌؟ خرید نان در روز، صرف الوجود خرید نان در روز، شب قبلش هم که نانوایی‌ها بسته است صادق است که هذا العبد قادر علی شراء الخبز غدا.

اینجا هم همین است. اگر فی علم الله چند ساعت دیگه خلوت می‌‌شود جمره عقبه و این زن یا این پیرمرد راحت می‌‌تواند رمی جمره عقبه بکند همان موقع ازدحام اول روز خبرنگار بیاید سؤال کند از این خانم یا از آن پیرمرد که شما توانایی دارید بر رمی جمره عقبه در روز عید؟ چی جواب می‌‌دهند؟ می‌‌گوید بله، چون روز عید تمام نشده که. چند ساعت دیگه هم روز عید است آن موقع هم خلوت می‌‌شود. آنی که عاجزند از آن، رمی جمره عقبه در اول روز است، او که موضوع اثر نیست. پس فی علم الله اگر آخر روز خلوت می‌‌شود، حالت سابقه این مکلف چیه؟ یعنی همین اول روز هم می‌‌گوید انا قادر علی رمی جمرة‌ العقبة فی هذا الیوم، ‌صرف الوجود رمی جمره عقبه در امروز را من قادرم بخاطر این‌که یک فرد آن مقدور من است، قدرت بر صرف الوجود حاصل می‌‌شود و لو به قدرت بر یک فرد از آن و لو در آخر وقت. پس حالت سابقه معلوم نیست عجز باشد. شما چه جور استصحاب می‌‌کنید عجز را، ‌حالت سابقه شاید قدرت است. اگر فی علم الله بعدا متمکن می‌‌شود پس این الان هم صادق است که قادر علی صرف الوجود، ‌چه جور می‌‌خواهید استصحاب کنید بقاء عجز را؟!

[سؤال: ... جواب:] این مکلف الان می‌‌گوید من چه جوری بگویم یقین فعلی دارم به عجز؟ یقین فعلی دارم به عجز از این فرد و آنی که موضوع اثر است عجز از صرف الوجود است. عجز از رمی جمره عقبه در روز عید، او متیقن نیست تا من استصحاب کنم او را.

در نماز هم همین است. نماز هم آنی که واجب است این است که کسی که قادر بر صرف الوجود نماز ایستاده است و لو در آخر وقت او باید نماز ایستاده بخواند و کسی که عاجز است از این نماز ایستاده ما بین زوال الشمس الی غروبها، او نماز نشسته بخواند. کی می‌‌گوید که این عاجز از صرف الوجود است شاید قادر بر صرف الوجود باشد.

و لذا حق با صاحب عروه است که گفت یجب تاخیر الصلاة عن اول وقتها لذوی الاعذار مع رجاء زوالها او المانع فی آخر الوقت.

منتها این‌که گفت ماعدا التیمم، شما حاشیه بزنید: بل فی التیمم ایضا.

از این بحث می‌‌گذریم.

بعد در ادامه صاحب عروه فرموده: و کذا یجب التاخیر لتحصیل المقدمات غیر الحاصلة.

خب عقلا اول اذان‌ که می‌‌شود مقدمات نماز را که حاصل نیست باید تحصیل کرد. مقدمه واجب عقلا واجب است.

و کذا لتعلم اجزاء الصلاة و شرائطها. واجب است تاخیر نماز برای تعلم اجزاء و شرائط نماز. بل و کذا لتعلم احکام الطواری من الشک و السهو و نحوهما و غلبة الاتفاق بل قد یقال مطلقا و لکن لاوجه له.

ایشان می‌‌فرماید تاخیر نماز واجب است برای کسی که جاهل به احکام نماز است. اول اذان نماز نخوان، اجزاء و شرائط نماز را یاد بگیر بعد برو نماز را بخوان. احکام شکیات را یاد بگیر بعد برو نماز بخوان. به شرط این‌که در معرض اتفاق و غلبه اتفاق یعنی غالبا این احکام شک برایت اتفاق بیفتد و الا اگر غالبا اتفاق نمی‌افتد، ‌شک بین دو و سه و چهار، این برای من غالبا اتفاق نمی‌افتد، صاحب عروه می‌‌گوید لازم نیست بروی یاد بگیری.

این فرمایش صاحب عروه ادامه دارد، می‌‌گوید: اگر غلبه اتفاق بود نسبت به احکام شک و سهو، نرفتی یاد بگیری، شروع کردی نماز بخوانی، نمازت باطل است اگر با حال تزلزل باشد، یعنی ملتفت هستی و متزلزلی که چه بکنم، اگر احکام شک پیش آمد چه بکنم، ‌این نمازت باطل است و لو احکام شک برایت اتفاق نیفتد.

این فرمایش صاحب عروه قابل مناقشه است:

مناقشه اول این است که تعلم اجزاء و شرائط نماز گاهی مقدمه وجودیه است. یعنی اگر من تعلم نکنم اصلا نمی‌توانم نماز بخوانم، مگه می‌‌شود حمد و سوره را یاد نگیرم متمکن باشم از نماز، خب این مقدمه وجودیه است. این را قبلا هم گفتیم. مقدمه واجب عقلا واجب است. اما اگر تعلم اجزاء و شرائط نماز مقدمه وجودیه نباشد، مقدمه علمیه باشد، یعنی من ممکن است نماز صحیح بخوانم و لو بدون تعلم احکام آن و لکن احراز نمی‌کنم نماز صحیح خواندم، مثل اغلب مردم، چه بسا نماز صحیح بخوانند، تعلم احکام نمی‌کنند، ‌یک بار هم رساله را باز نکرده، احکام نماز را نگاه کند اما چه بسا نماز صحیح بخوانند چون پدرش به او روش نماز صحیح را یاد داد این هم نماز صحیح می‌‌خواند فقط احراز نمی‌کند نمازش صحیح هست، خب این مشکلش چیه؟ چرا باید نماز را تاخیر بیندازد؟ وجهش چیه؟ نماز می‌‌خواند رجائا. منتها اگر تا آخر وقت یاد نگیرد مسائل این نماز را و احتمال بدهد این نمازش صحیح نیست واقعا، متجری است اما چرا نمازش باطل باشد؟ یا کسی که احکام سهو و شک را یاد نمی‌گیرد، نماز می‌‌خواند، چرا واجب است تاخیر؟ چه لزومی دارد تاخیر بینداز نماز را؟‌

ظاهرا مشکل صاحب عروه این است، دقت کنید! که قطع فریضه را حرام می‌‌داند مطلقا، مشکلش این است: می‌‌گوید آقا! یک وقت شما از اول معلوم نیست این نمازت صحیح است یا نه، مثلا الله اکبر را نمی‌دانی درست گفتی یا نه، الله اکبر، با لهجه خاصی می‌‌گوید الله اکبر، نمی‌داند درست است یا نه، یا راء اکبر را تفخیم نمی‌کند، شک دارد که این‌جور نماز خواندن درست است یا نه، خب فوقش این نماز از اول منعقد نمی‌شود دیگه، از اول صحیح منعقد نمی‌شود، چه اشکال دارد؟ حالا این نماز را می‌‌خواند، ‌اول وقت این نماز را می‌‌خواند‌ بعد غروب که هنوز آفتاب نزده، حاج آقا را می‌‌بیند، از او سؤال می‌‌کند آقا!‌ ما نماز که امروز خواندیم راء الله اکبر را تفخیم نکردیم، یا می‌‌گوید نمازت درست است خب الحمدلله، یا می‌‌گوید نمازت باطل است همانجا اعاده می‌‌کنیم. اما اگر نه، نماز را صحیحا شروع کردیم، الله اکبر را صحیحا گفتیم اما ادامه‌اش مسائل را یاد نگرفته، آقا! شاید این‌جور نماز خواندن مبطل فریضه باشد، شاید شما که نمی‌دانی ضاد و لاالضالین را چه جور باید گفت، رجائا به یک نحوی می‌‌گویی، شاید آنی که رجائا گفتی باطل باشد و این فعلت مصداق قطع فریضه باشد. خب شما نسبت به حرمت قطع فریضه دچار مشکل شدی. شاید صاحب عروه روی این حساب اول مسائل نماز را یاد بگیر تا مبادا وسط نماز یک کاری بکنی که معلوم نیست که این کار مصداق ابطال فریضه هست یا نیست، شاید مصداق ابطال فریضه باشد و اگر مصداق ابطال فریضه باشد شما مستند است فعلت به ترک تعلم و معذور نیستی. هلّا تعلمت حتی تعمل.

احکام سهو و شک هم همین است. شما مسائل شک بین سه و چهار را مراعات نمی‌کنی، یاد نمی‌گیری خب بعد که احتمال ابتلاء به شک بین سه و چهار می‌‌دهی چه خواهی کرد؟ شاید مبتلا بشوی به شک بین سه و چهار کاری بکنی که مصداق ابطال فریضه است.

اگر این وجه فرمایش صاحب عروه باشد که ظاهرا همین وجه است، ما به ایشان اشکال می‌‌کنیم. می‌‌گوییم چرا مقید کردید این را به غلبة الاتفاق؟ احتمال عقلائی اتفاق هم کافی است. چون تعلم واجب است. هر مسئله‌ای را که انسان احتمال عقلائی بدهد مبتلا به آن می‌‌شود و در وقت ابتلاء امکان تعلمش نیست، الان باید تعلم کند، ‌در وقت ابتلاء جه بسا غافل می‌‌شود، ‌چه بسا امکان تعلم نیست، ‌اطلاق هلا تعلمت حتی تعمل محکم است. چرا می‌‌گویید غلبة الاتفاق؟‌ نگویید آقا! در رساله‌ها نوشتند مسائلی را که انسان در معرض ابتلاء به آن است، باید یاد بگیرد. آن رساله هم مسامحه در آن هست. مسائلی که احتمال عقلایی ابتلاء به آن می‌‌شود و اگر الان یاد نگیرد در وقت خودش یا غافل می‌‌شود یا عاجز می‌‌شود از تعلم، باید یاد بگیرد.

نگویید آقا! استصحاب عدم ابتلاء جاری می‌‌کنیم. خب استصحاب عدم ابتلاء اگر جاری باشد در غلبه اتفاق هم هست. در غلبه اتفاق هم استصحاب عدم ابتلاء هست. غلبه اتفاق علم به اتفاق نیست. و شارع هم الغاء‌ کرده این استصحاب‌ها را، ‌هلا تعلمت حتی تعمل الغاء کرده هر اصل عملی را که منجر به ترک تعلم بشود. می‌‌گوید ترک تعلم عذر نیست به هر بهانه‌ای، هلا تعلمت حتی تعمل.

پس تنها راه خلاصی از این فرمایش صاحب عروه این است که بگوییم آقا! کی می‌‌گوید قطع فریضه حرام است؟ ما قبول نداریم. ما انکار حرمت قطع فریضه بکنیم مشکل حل است. قطع فریضه که حرام نیست. آخرش این است که مبتلا می‌‌شوم به یک مسئله‌ای که حکمش را نمی‌دانم نمازم را خراب می‌‌کنم، ‌خب دلیل بر حرمت این فعل نداریم. و اصلا همان موقع می‌‌توانم نماز را قطع کنم بروم مسئله را یاد بگیرم بیایم نمازم را از نو بخوانم.

این فرمایش صاحب عروه مبتنی خواهد بود بر قول به اطلاق حرمت قطع فریضه و این را ما قبول نداریم.

و کسانی که قبول دارند حرمت قطع فریضه دچار یک مشکلی می‌‌شوند و آن مشکل این است که حتی اگر مبتلا نشوند به آن مسئله، ‌خود این نماز اول وقت‌شان مصداق تجری است. آقا! شما چرا نماز اول وقت می‌‌خوانید؟ یعنی چرا خودت را می‌‌اندازی در یک دام که ممکن است به خلاف شرع دچار بشود؟ شما نمازی را شروع می‌‌کنی، احتمال دارد که در این نماز مبتلا بشوی به قطع فریضه، ابطال فریضه که حرمتش بر شما منجز است، شما با این کارت داری تجری می‌‌کنی‌، آن وقت تجری بناء بر این‌که قبیح است که هست، فعل متجری‌به قبیح است، اشکال مهم این است، به قول محقق عراقی مثل کسی می‌‌ماند که اعتقاد داشت این آب غصبی است و وضوء با این آب حرام است ولی در عین حال وضوء‌ گرفت، این چه جور می‌‌خواهد این وضوئش عبادت مقرب الی الله باشد؟ با این‌که این وضوئش مصداق تجری مبغوض است؟ خدا نسبت به تجری بغض دارد. می‌‌تواند خدا بگوید من از تجری بدم نمی‌آید؟ تجری مبغوض است، قبیح است. فعلی که مصداق تجری است و مبغوض است چطور می‌‌خواهد عبادت باشد. این نمازی که شما شروع کردی که مصداق تجری است، یعنی خودت را در یک دامی قرار می‌‌دهی که شاید مصداق ابطال فریضه باشد که حرام منجز است، ‌آن وقت این فعل چطور می‌‌تواند به عنوان عبادت تلقی بشود؟

تامل بفرمایید ان‌شاءالله تا فردا.